

از طبیعیه تا محمول درجه دو

احد فرامرز قراملکی^۱

چکیده

منطق نگاران دو بخشی قرن هفتم با تأمل در تفاوت ساختار قضیه طبیعیه و قضیه مهمله به اعتبار قضیه طبیعیه به عنوان یکی از اقسام حملی پرداختند و تقسیم بندی سه گانه را به صورت چهارگانه بازسازی کردند. آنان دو دیدگاه رقیب، یعنی مهمله انگاری و شخصیه انگاری طبیعیه را مورد نقد قرار دادند. طبیعیه از حیث سور ناپذیری، انحلال ناپذیری به عقدالوضع و عقدالحمل، اشتغال بر عضویت و نه اندراج؛ و یکسانی موضوع حقیقی و موضوع ذکری، با مهمله تمایز ساختاری دارد. طبیعیه با شخصیه از حیث موارد یاد شده، تفاوت ساختاری ندارد و تمایز آن دو، در سنخ محمول آنهاست. از این روی منطق دانان قرن هفتم از طرفی طبیعیه را متمایز از مهمله اعتبار کردند و از طرف دیگر بر طبیعیه در حکم شخصیه است تأکید داشتند. آنان با اعتبار طبیعیه به صورت متمایز از شخصیه، به یک معنا به اهمیت منطقی محمول درجه دو پی برده‌اند. مراد از محمول درجه دو در اینجا معقول ثانی منطقی است که به دلیل محمول واقع شدن تمایز ساختاری را سبب می‌شود. بنابراین، محمول درجه دوم با آنچه منطق دانان جدید در حساب محمولات درجه دوم به کار می‌برند، متفاوت است. این پژوهش، در واقع، سهم منطق نگاران دو بخشی قرن هفتم را در توسعه دانش منطق، با عطف توجه به یک مسأله معین نشان می‌دهد.

کلید واژه‌ها منطق نگاری دو بخشی، محمول درجه دو، طبیعیه، اقسام قضیه حملی، ابهری، خونجی، مهمله.

۱. دانشیار گروه آموزشی فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران

طرح مسأله

شناخت تطور تاریخی دانش منطق در فرهنگ اسلامی، محتاج مطالعات نظام‌مند و گسترده است تا توصیف مستند و تبیین مستدل از توسعه اندیشه‌های منطقی به دست آید. چنین جهت‌گیری، به دلیل دشواری، در پژوهشهای معاصر کمتر به چشم می‌خورد. قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) به دلیل اینکه یکی از درخشانترین دوره‌های تاریخ منطق در میان دانشمندان مسلمان است، بیش از سایر دوره‌ها محتاج بررسی و مطالعه نظام‌مند است.

همانگونه که رشر^۱ توصیف می‌کند، این دوره، روزگار رویارویی و چالش مکاتب مختلف^۲ منطقی است (ص ۶۴-۷۲). رقابت پرچالش دو مکتب منطق‌نگاری نه بخشی و منطق‌نگاری دو بخشی و همچنین تأثیر ژرف فخر رازی (۵۴۱-۶۰۶ق) و شیخ اشراق (۵۵۰-۵۸۷ق) سبب شد تا منطق پژوهی در این دوره از بالندگی و توسعه فراوان برخوردار گردد. منطق‌نگاران دو بخشی با دست‌یابی به نظریات نوین، نظام معرفتی خود را به اوج کمال رساندند.^۳

پژوهش حاضر، با تأمل در یکی از مسائل منطقی، به تحلیل سهم منطق‌نگاران دو بخشی قرن هفتم در توسعه دانش منطق می‌پردازد. امروزه، قضیه طبیعی^۴ از مسائل بحث‌انگیز نیست و فراتر از آموزشهای عمومی و غالباً غیر دقیق، به تحلیل سر‌اعتبار آن و وجه تمایزش از سایر قضایا پرداخته نمی‌شود. اما در روزگار گذشته از مباحث پرچالش بوده است. اگرچه مبنای نظری اعتبار طبیعی به عنوان قضیه‌ای مستقل و متمایز، مورد توجه بوعلی بوده است، اما اعتبار آن و تبدیل تقسیم بندی قضیه حملیه از سه قسمی به چهار قسمی، تا نیمه دوم قرن هفتم به تأخیر افتاد و در این قرن نیز چالش پر دامنه‌ای در جریان اعتبار بخشیدن به آن برخاست.

اگر چه نزاع بر سر اعتبار طبیعی، در نهایت به نفع آن پایان یافت و از آن زمان تا کنون

1. Nicholas Resher

2. the clash of schools

۳. برای تفصیل سخن در باب منطق‌نگاریهای نه بخشی - دو بخشی و تنبیهی نک: فراسرز فرانسکی، الاشارات سراغاز منطق دو بخشی: و نیز ملاصدرای، التفتیح، مقدمه.

4. generic proposition

در غالب آثار منطقی، قضایا به چهار قسم شخصی، مهمل، طبیعی و مسور تقسیم می‌شود؛ اما سرّ پافشاری منطق دانان طرفدار اعتبار طبیعیه و عدم تحویل آن به مهمله و شخصیه، مورد تحلیل و تبیین قرار نگرفت. یکی از دلایل عدم توجه به اهمیت اعتبار طبیعیه، طرح نارسای بحث است. غالباً در بیان و تحلیل اقسام قضایا، به «موضوع» قضیه توجه می‌شد و آن، مقسم قرار می‌گرفت و همین امر، مهمترین تمایز طبیعیه را از سایر اقسام پنهان می‌ساخت. منطق دانان به ویژه در دوره متأخر، تصویری ناقص و تحویلی نگر از هویت و ساختار طبیعیه پیدا کردند.

به همین دلیل، برخلاف سنت رایج در طرح مسأله، به جای موضوع قضیه، باید ساختار آن را با توجه به محمول، مورد مذاقه قرار داد. غالب پیشرفتهای منطق قدیم در این خصوص حاصل تأمل برخی از منطق دانان در ساختار معنایی قضیه و تحلیل محمول آن است، البته چنین تأملی را به زبان صریح بیان نکرده‌اند.

دو گزاره ۱ و ۲ را که به ظاهر موضوع واحد دارند، مورد تأمل قرار می‌دهیم:

۱- انسان کوشا است.

۲- انسان نوع است.

این دو گزاره، ساختار معنایی متفاوت دارند و تمایز سنخی آنها به تبع دوگونه محمول (کوشا، نوع) قابل کشف است. گزاره ۱ از زمان ارسطو شناخته شده است: مهمله نام دارد و قضیه‌ای، متضمن حمل شایع و اندراج است: اندراج مجموعه انسانها در مجموعه کوشاها. اما چنین تحلیلی را در خصوص گزاره ۲ نمی‌توان پذیرفت. در اینجا اگرچه قضیه متضمن حمل شایع است، اما به جای اندراج، عضویت وجود دارد. مفاد گزاره ۲ مورد توجه معلم اول و پیروان وی، مانند فارابی و ابن سینا قرار نگرفت. منطق دانان متأخر خود را ناگزیر از تحلیل مفاد آن دیدند، زیرا ساختار گزاره‌های رایج در دانش منطق به آن برمی‌گردد. چنین قضایایی را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ آنها در تقسیم بندی قضایای حملی چه جایگاهی دارند؟

روی آورد این مقاله در جستجو از پاسخ به سؤال یاد شده مطالعه تاریخی^۱، و تحلیل

تطور تاریخی آراء منطق دانان از سلف تا خلف است. به همین دلیل، ابتدا به گزارش تاریخی می‌پردازیم آنگاه با توصیف تحلیلی از آن، چرایی (تیین) پیدایش طبیعی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در گزارش تاریخی بدون طبقه بندی آراء صرفاً به ترتیب زمانی آنها پای بندی تا بتوانیم سلف را در پرتو خلف بشناسیم.

توصیف تاریخی

ارسطو در کتاب العبارة به تقسیم بندی قضیه حملی پرداخته است. بلکه در کتاب القیاس و با عنایت به هدف صناعی معین، قضیه را به مهمله و مسوره تقسیم می‌کند (21-1-24). همانگونه که یحیی بن عدی (۲۸۰-۳۶۴ق) بیان می‌کند، عدم ذکر شخصیه در این تقسیم بندی، به سبب عدم اعتبار شخصیه در نظام قیاسی ارسطو است (ارسطو، ۱۳۹/۱ پاورقی ۲). نکته‌ای که در آثار سهروردی نیز قابل رؤیت است (منطق التلویحات، ۲۱). فارابی (ح ۲۶۰-۳۳۹ق) در کتاب القیاس، کاستی ارسطو را جبران کرده و با اخذ قضیه شخصیه به تقسیم بندی رایج و سه گانه قضیه حملی می‌رسد (المنطقیات، ۱، ۱۱۸، ۱۵۶). منطق دانان مسلمان، تقسیم بندی سه گانه را در کتاب العبارة و یا مبحث قضیه، بدون کاستی و افزونی، آورده‌اند و تا قرن هفتم، تقریباً هیچ پیشرفتی در این خصوص دیده نمی‌شود.

در آثار ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ق) گزاره‌هایی چون «انسان نوع است» دیده می‌شود، اما وی غالباً آن را در مبحث تحلیل مهمله و در کنار گزاره‌هایی چون «انسان خندان است» می‌آورد. اگرچه تصریحی از وی بر مهمله بودن «انسان نوع است» دیده نمی‌شود، اما ظهور عبارات وی چنین دیدگاهی را القا می‌کند. آثار نه بخشی و دو بخشی ابن سینا در این خصوص یکسانند (الاشارات، ۱۷-۱۸، الشفاء، «العبارة»، ۵۱-۵۲). شارحان بوعلی، اعم از منطق نگاران دو بخشی و نه بخشی، نیز تا قرن هفتم، چنین تصویری را استنباط کرده‌اند (فخر رازی، ۶۸؛ طوسی، ۱/۱۲۰). پس از کشف طبیعی در قرن هفتم، عده‌ای از طرفداران اعتبار طبیعی، عبارتهای بوعلی را بر طبیعی تطبیق داده‌اند.

فخر رازی از مؤثرترین منطق نگاران دو بخشی در قرن ششم، به مهمله بودن «حیوان جنس است» تصریح کرده است. وی در مبحث قیاس الإشارات در مقام نقد قیاس «انسان

حیوان است و حیوان جنس است» پاسخ اظهر را در این می‌یابد «کبری مهمله است و مهمله در حکم جزئیه است و از این روی قیاس منتج نیست و اگر گفته شود «حیوان جنس است» کلی است، کبری باطل است زیرا هر شخصی از حیوان جنس نیست» (ص ۱۴۱). البته فخر رازی صدق برخی حیوانها جنس‌اند را به بوطه نقد و بررسی نمی‌نهد. چنین دیدگاهی را «مهمله انگاری طبیعیه» می‌نامیم که ظاهراً برای نخستین بار در اندیشه‌های فخر رازی متولد شده است و از این رو، وی نیز مانند دیگر منطقدانان روزگار خود به تقسیم بندی سه گانه قضیه، پای بند است.

شیخ اشراق نیز بیش و کم مانند فخر رازی است. اما در بیان وی نکاتی وجود دارد که به نحوی الهام دهنده اعتبار طبیعیه، می‌تواند باشد. به عنوان مثال، وی در تحلیل مهمله می‌گوید: «گاهی الف و لام، به حقیقت ذهنی اشاره می‌کند، مانند انسان نوع است و انسان عام است و اگر الف و لام به شمول دلالت می‌کرد، می‌بایست به جای آن از کل می‌توانستیم استفاده کنیم، در حالی که چنین نیست (منطق التلویحات، ۲۱) و در اللمحات گوید: «و الف و لام در زبان عرب همان گونه که برای عموم به کار می‌رود برای تعیین حقیقت اصلی نیز دلالت می‌کند، مانند انسان عام است و انسان ضاحک است...» (مجموعه مصنفات، ۴/۱۵۴-۱۵۵). همانگونه که نشان می‌دهیم تعبیر وی را ملاصدرا در تعریف طبیعیه اخذ کرده است.

نخستین کسی که با مهمله انگاری طبیعیه مخالفت جدی کرد، افضل الدین محمدبن نام آور خونجی (۵۹۰-۶۴۶ق) معروف به صاحب کشف^۱ و از مهمترین منطقدانان دو بخشی قرن هفتم است. وی با انتقاد از بیان بوعلی، آن را با مبانی وی ناسازگار می‌داند و با ارجاع به دیگر مواضع شفا (العبارة، ۴۸-۵۰)، بر مهمله نبودن «انسان نوع است» استدلال می‌کند (ص ۵۰). به این ترتیب، خونجی آغاز چالش با نظریه مهمله انگاری طبیعیه است.

اثیر الدین ابهری (۵۹۷-۶۶۴ق) از منطقدانان مؤثر در منطق نگاری دو بخشی در دو رساله بسیار مختصر خود، هدایه و ایساغوجی و نیز رساله کوتاه نوشت منطق به زبان

۱. این شهرت بیشتر به دلیل تأثیر تاریخی کشف الاسرار عن غوامض الافکار خونجی در توسعه اندیشه منطقی به ویژه در نظام منطق نگاری دو بخشی است.

فارسی، تقسیم بندی را به روش سنتی و به صورت سه گانه می آورد و یادی از طبیعیه نمی کند. شارحان ایساغوجی، مانند حسام الدین حسن کاتی (۶۸۹-۷۶۱ق) و ابن حمزه فناری (۷۵۱-۸۳۴ق)، به این سؤال مهم تاریخی توجه کرده اند که چرا در تقسیم بندی ابهری، طبیعیه به چشم نمی خورد؟ اما پاسخ آنان بسیار ساده انگارانه و غفلت آور است: طبیعیه در علوم، کاربرد و اعتبار ندارد (کاتی، ۴۹؛ فناری، ۳۵). قول احمد در تعلیقه بر شرح فناری، به نقض شدن پاسخ آنان به وسیله قضیه شخصی، توجه می کند، اما در دفع آن توجیهی ساده انگارانه تر را به میان می آورد: به هر روی، شخصی، هر چند بسیار اندک، در علوم کاربرد دارد و از این رو، در تقسیم بیان می شود (فناری، ۱۲۹). وی به اینکه فضایی منطقی طبیعیه اند و به اهمیت و اعتبار آنها، توجه نمی کند. اگر شارحان ایساغوجی در مواجهه با تقسیم بندی سه گانه مؤلف (ابهری)، مسأله را به صورت زیر طرح می کردند، بحث به انحراف نمی رفت: چرا ابهری در این کتاب، طبیعیه را طرح نمی کند، اما در برخی دیگر از آثارش آن را در تقسیم اخذ و در این امر نوآوری می کند؟ سر نوآوری ابهری چیست؟ و چرا در این اثرش از آن نوآوری یاد نمی کند؟

ابهری، در کشف الحقائق فی تحقیق الدقائق، ظاهراً برای نخستین بار، اقسام قضیه را با اعتبار طبیعیه به صورت متمایز از مهمله و شخصی، به چهار قسم می رساند. عبارت وی را به دلیل اهمیت تاریخی، گزارش می کنیم: «اگر موضوع قضیه، امر شخصی معین باشد، قضیه مخصوصه و شخصی نام دارد، مانند «زید کاتب است». و اگر امر کلی باشد، در این صورت اگر حکم بر خود طبیعت این امر کلی از آن جهت که طبیعت است، تعلق یابد، قضیه طبیعیه است. مانند «حیوان جنس است» و «انسان نوع است»....» (ص ۲۵۲-۲۵۳).

سراج الدین ارموی (۵۹۴-۶۸۲ق) از منطق نگاران دو بخشی نیز وضعیت ابهری را دارد. وی در رساله مختصر مطالع الانوار، تقسیم بندی را سه گانه و بدون اعتبار طبیعیه می آورد. (رازی، ۷۲) شارح وی، قطب الدین رازی تحتانی (۶۸۹-۷۶۷ق)، برخلاف شارحان ابهری، به توجیه سخن مؤلف نمی پردازد، بلکه آراء مختلف را در مورد اعتبار طبیعیه گزارش و نقد می کند. ارموی در دیگر اثر منطقی خود، بیان الحق و لسان الصدق، مانند خونجی در کشف الاسرار، به رد و انکار نظریه مهمله انگاری طبیعیه بسنده می کند

(ص ۷۳)، اما تفصیل سخن را به الايضاح خود ارجاع می دهد. قطب الدین رازی اعتبار طبیعی و تعریف آن را از الايضاح نقل و نقد می کند (ص ۱۲۲).

برحسب گزارش قطب الدین رازی، موضوع قضیه مهمله و طبیعی از نظر ارموی، مفهوم کلی است، اما تمایز آنها در این است که در طبیعی، حکم بر کلی، از حیث صدق آن بر جزئیات است و در مهمله حکم بر جزئیات، از حیث صدق کلی بر آنهاست (همانجا). با توجه به اینکه ارموی ايضاح را پیش از بیان الحق نوشته است، می توان گفت: سرّ عدم اخذ طبیعی در بیان الحق، جهت گیری آموزشی این اثر است. آنان در ابراز آراء جدید منطق پژوهی در متون درسی، گشاده دستی نشان نمی دادند و چنین آرایبی را تنها در رساله های پژوهشی طرح می کردند. این امر در خصوص دو اثر ابهری یعنی ایساغوجی و هدایه نیز صادق است.

خواجه نصیر الدین طوسی (۵۹۸-۶۷۲ق) از رهبران منطق نگاری نه بخشی در قرن هفتم، در مواضع مختلف شرح اشارات به اندیشه مهمله انگاری گراییده است و در دیگر آثارش، بدون اعتبار طبیعی، و بدون توجه به «انسان نوع است»، به روش سنتی در تقسیم بندی سه گانه قضایا، پای بند است (اساس الاقتباس، ۷۴-۷۵).

طوسی به تبع فخر رازی، خود را ناگزیر از تحلیل «حیوان جنس است» می یابد و در مقام نقد قیاس «انسان حیوان است و حیوان جنس است» به تحلیل تمایز حیوان در صغری و کبری می پردازد. اما معطوف بودن تحلیل طوسی به موضوع طبیعی و عدم توجه به تمایز ساختاری صغری و کبری از حیث محمول وی را به اعتبار طبیعی مستقل از مهمله، سوق نمی دهد. وی حتی پاسخ سوم فخر رازی را به قیاس یاد شده، یعنی مهمله انگاری کبری قیاس، مورد نقد قرار نمی دهد و در قبال آن موضعی صریح اخذ نمی کند (شرح اشارات، ۲۳۸/۱).

سعد الدین ابن کمونه (۶۲۲-۶۷۵ق) که منطق الجدید فی الحکمة و نیز منطق المطالب المهمة من علم الحکمة را در ساختار دو بخشی تدوین کرده است، در شرح تلویحات، از مهمله بودن طبیعی دفاع می کند (نک: التنقیحات، ۷۵). دفاعیه وی را قطب رازی در شرح مطالع، بدون ارجاع به وی، گزارش و نقد می کند. ابن کمونه در آثار منطقی خود، تقسیم بندی قضیه حملی را به صورت سه گانه می آورد (المطالب، ۶۸).

نجم الدین کاتبی قزوینی (۶۱۷-۶۷۵ق) از منطق نگاران دو بخشی قرن هفتم، در شرح خود بر الملخص فخر رازی به تبع نویسنده، اشاره‌ای به طبیعیه نمی‌کند (المنصص، ۲۳۸/۱) اما در جامع الدقائق فی کشف الحقائق، که شرح آزادی بر کشف الحقائق استادش ابهری است، دو دیدگاه مهمله انگاری و شخصیه انگاری طبیعیه را نقل می‌کند (ص ۵۱۰-۵۱۱). وی در دو رساله مختصر الشمسیه (شروح شمسیه، ۲۹۳/۲) و العین (ص ۲۳) و شرح گونه آن یعنی بحر الفوائد (ص ۷۲)، قضیه طبیعیه را معتبر دانسته و از این رو طبقه بندی قضیه حملی را به صورت چهارگانه ارائه می‌کند. نکته قابل توجه این است که در این دوره، یعنی نیمه دوم قرن هفتم، برخلاف نیمه اول آن سده، اعتبار طبیعیه به درسنامه‌ها نیز راه پیدا می‌کند.

قطب الدین شیرازی (۶۳۴-۷۱۱ق) صاحب درة التاج، از مخالفان اعتبار طبیعیه است. وی اگر چه منطق درة التاج را در ساختار دو بخشی تدوین کرده، اما در غالب نظریات منطقی، به راه منطق نگاران سه بخشی، به ویژه خواجه طوسی، رفته است. قطب الدین شیرازی، طبیعیه را همان شخصیه اعتبار می‌کند و از دیدگاه شخصیه انگاری «انسان نوع است» دفاع می‌کند (۱/۳۴۹-۳۵۱) وی در شرح حکمة الاشراف، نیز به تبع نویسنده، اشاره‌ای به طبیعیه نمی‌کند.

شمس الدین محمد شهرزوری (۶۴۸-۷۱۰ق) در شرح خود بر حکمة الاشراف (ص ۷۲) و نیز در الشجرة الالهیه، که منطق آن در ساختار دو بخشی است، با اعتبار طبیعیه، تقسیم بندی قضیه حملیه را به صورت چهارگانه می‌آورد. وی در هر دو اثر یاد شده، غالباً پیرو آراء منطق دانان دو بخشی است.

در این میان، علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶ق) موضعی قابل تأمل دارد. وی در هر دو مشرب منطق نگاری شرح مفصل و تحلیلی^۱ دارد، اما تألیفات منطقی وی همه در ساختار دو بخشی تدوین شده‌اند. علامه حلی با مهمله انگاری طبیعیه مخالفت می‌کند و طبیعیه را به عنوان قضیه‌ای مستقل اخذ می‌کند. نوآوری وی در آن است که طبیعیه را

۱. علامه حلی الجوهر النضید را در شرح منطق التجرید خواجه طوسی که رساله‌ای مختصر در منطق سه بخشی است نوشته است و القواعد الجلیه را در شرح شمسیه کاتبی در منطق دو بخشی به رشته تحریر در آورده است.

قضیه عامه می خواند و عنوان طبیعیه را برای قسم دیگری می نهد که خود، آن را اعتبار می کند و به این ترتیب به تقسیم بندی پنج گانه می رسد (الأسرار الخفیه، ۵۸-۵۹، القواعد الجلیه، ۲۵۲، الجوهر النضید، ۵۵، مراصد التدقیق، ۶۵). به دلیل اهمیت تاریخی، عبارت وی در الأسرار الخفیه (ص ۵۸) و مراصد (ص ۶۵) را گزارش کرده و چند ملاحظه بر آن می افزاییم: «اگر موضوع قضیه کلی باشد، یا این طبیعت لحاظ می شود از حیث اینکه طبیعت است و محمول بر آن حکم می گردد، آن را قضیه طبیعیه می خوانند (در مراصد: می خوانیم) و یا این طبیعت از حیث وقوع بر کثرت لحاظ می شود یعنی به نحوی که کلی عقلی انگاشته می شود و ما آن را قضیه عامه می خوانیم مانند انسان نوع است و حیوان جنس است».

در بیان علامه حلی چند نکته وجود دارد: یک، تمایز عامه از طبیعیه و پنج گانه کردن تقسیم بندی نوآوری وی است. دو، این نوآوری نزد منطق دانان سده های بعد مقبول نشد و کسانی مانند عماد الدین در حواشی خود بر فوائد فناریه، آن را نقد کردند (شرح فناری، ۱۲۹). سه، تمایز علامه حلی بین لحاظ طبیعت من حیث هی و لحاظ آن از حیث وقوع بر کثرت، تا حدودی پاره ای از ابهامهای موجود در تلقی دانشمندان را برطرف می کند. چهار، طبیعیه مصطلح وی در منابع اصولی راه یافته است. پنج، تعبیر در خصوص اینکه موضوع طبیعیه کلی عقلی است، از جهات مختلفی روشنگر است و تفاوت آن را با شخصیه و مهمله نشان می دهد.

قطب الدین رازی (۶۸۹-۷۶۷ق) معروف به تحتانی، در شرح مطالع به تفصیل، آراء منطق دانان را گزارش و نقد کرده است. حاصل نقد وی این است که طبیعیه را نمی توان مهمله انگاشت زیرا مهمله در حکم جزئی است و در عین حال، آن را نمی توان شخصیه پنداشت زیرا بر مبنای منطق دانان، مخصوصات به منزله کلیاتند (ص ۷۳). وی طبیعیه را به طور مستقل اعتبار می کند و به تعریف آن می پردازد.

سعد الدین تفتازانی (۷۲۲-۷۹۴ق) در شرح خود بر شمسیه کاتبی صرفاً به گزارش آراء و ادله منطق دانان در خصوص اعتبار طبیعیه بسنده می کند (ص ۱۵۵-۱۵۶)، اما در رساله مختصر و معروف خود که متنی آموزشی است، طبیعیه را اعتبار می کند (تهذیب المنطق، ۵۷). میر سید شریف جرجانی (۷۴۰-۸۱۶ق) با تأثر از ایساغوجی ابهری، در

رساله کبری، به بیان اقسام سه گانه حملی به روش سنتی بسنده کرده و از طبیعه یادی نمی کند (ص ۱۶). ابن ترکه (۷۷۰-۸۳۰ق) در المناهج فی المنطق، آن را به طور مستقل اعتبار می کند (ص ۳۹) و نظریه شخصی انگاری را ناشی از عدم تمایز بین دو گونه شرکت ناپذیری می داند یعنی مفهومی که صرف تصور آن مانع شرکت است و مفهومی که شرکت ناپذیری آن بسته به عوامل دیگری است (همانجا).

اعتبار طبیعه نزد دانشمندان شیراز نیز چالش خیز بوده است. ملاجلال الدین دوانی (۸۳۱-۹۰۸ق) آن را اعتبار نمی کند، بلکه آن را شخصی می انگارد و سخن بوعلی را نیز مشعر به آن می داند (ص ۱۰۴). غیاث الدین دشتکی (۸۷۰-۹۴۹ق) که به مدرسه رقیب دوانی، یعنی صدریه متعلق است و هر دو اثر مهم خود را در ساختار نه بخشی تدوین کرده است، در مسأله اعتبار طبیعه، همان دیدگاه دوانی را دارد. وی در معیار العرفان، اعتبار طبیعه را به متأخران نسبت داده و تحقیق مطلب را به اثر مفصلتر خود، تعدیل المیزان ارجاع می دهد (ص ۸۳) و در آنجا به تفصیل از دیدگاه شخصی انگاری طبیعه دفاع می کند (نک: فصل مربوط در نسخه خطی). اخضری (ح ۹۲۰-۹۵۵ق)، در السلم المنورق که ارجوزه ای در منطق است و آن را شرح ایساغوجی ابهری دانسته اند، همانند ایساغوجی یادی از طبیعه نمی کند.

اعتبار طبیعه در دوره اصفهان نیز رواج می یابد. ملاصدرای شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰ق) در التقیح، دارای ساختار دو بخشی، طبیعه را اعتبار می کند (ص ۲۱) و در آثار حکمی خود از آن بهره می جوید. محمد بن جابر انصاری، در همین دوره که از منطق نگاران نه بخشی است، طبیعه را در تقسیم قضایای حملی اخذ می کند (تحفة السلاطین، ۱۷۲). حسینی اعرج در قرن دوازدهم در ارجوزه منطقی خود (ص ۳۳۷)، فاضل هندی (۱۰۶۲-۱۱۳۵ق) در حکمت خاقانیه (ص ۶۳) و شیخ زاده کلبنوی (د ۱۲۰۵ق) در البرهان (ص ۱۵۴) چنین کرده اند. محمد یوسف بن حسین تهرانی از منطق نگاران قرن دوازدهم در نقد الاصول و تلخیص الفصول که بیش و کم ساختار نه بخشی دارد، مانند دوانی و دشتکی، در خصوص طبیعه، موضع شخصی انگاری اخذ می کند (ص ۱۵-۱۸). ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹ق) در اللثالی المنتظمه (شرح منظومه، ۱/۲۴۳) و فرصت شیرازی در اشکال المیزان (ص ۴۸) نیز قائل به اعتبار طبیعه اند. امروزه، اعتبار

طبیعی، دیدگاه حاکم و بدون رقیب تلقی می‌شود.

تحلیل تاریخی

گزارش اجمالی از مواضع منطق دانان در خصوص قضیه طبیعی نشان می‌دهد: تأمل روشمند در ساختار منطقی آنچه امروزه طبیعی خوانده می‌شود و پرسش از جایگاه آن در اقسام قضایای حملی و تمایزش از سایر قضایا، به منزله یک مسأله منطقی، حاصل مطالعات منطق نگاران دو بخشی قرن هفتم است. پیش از آنان، قول به مهمله بودن چنین قضایایی ابراز شده بود، اما خونجی و آنگاه ارموی آن را به چالش گرفتند، ابهری و ارموی در برخی از آثارشان، البته نه در همه آثار، آن را متمایز از سایر قضایا اعتبار کرده و طبیعی‌اش خواندند. نامی که خود منشأ بسیاری از ابهامات شد. اعتبار طبیعی به چالش دامن زد و منطق دانان را به ویژه در مکتب نه بخشی به ارائه دیدگاههای رقیب سوق داد. مهمله انگاری و شخصیه انگاری، دو نظریه رقیب در برابر اعتبار طبیعی‌اند که به ویژه مورد توجه منطق نگاران نه بخشی قرار گرفت. هر کسی به تفصیل ادله خود را اقامه کرد و دلایل نظریه رقیب را مورد نقد قرار داد. همه مطالعات در این خصوص به مقام تثبیت^۱ متعلق بود و در مقام تبیین^۲ و جستجو از سر اعتبار طبیعی و نیز بحث از آثار و لوازم معرفتی آن برنیامدند. آنچه در این میان، نقش مبثایی دارد و در چالش بین رقیبان غایب است، تأمل و نقد مفهوم سازیهای گوناگون^۳ منطق دانان از طبیعی است. به منزله یک اصل روش شناختی، موضع هر کس در مسائل، در گرو تصور وی از آنهاست (فرامرزی قراملکی، اصول و فنون پژوهش، ۲۰). از این رو شناخت و نقد مفهوم سازی افراد از طبیعی، رهیافت روشنگر در نقد ادله آنها و نیز فهم سر اعتبار طبیعی است. به همین دلیل قبل از ورود به نقد مبانی و ادله منطق دانان، به تأمل در تصور آنها از طبیعی، به عنوان ضلعی از تحلیل تاریخی مسأله، می‌پردازیم.

تصویرهای عمده از طبیعی

منطق دانان مفهوم سازیهای متنوعی از طبیعی ارائه کرده‌اند. جهت گیری راهبردی این تعریف‌ها، بیان تمایز طبیعی از سایر اقسام قضیه، به ویژه مهمله است. آنان «موضوع» را

1. justification

2. explanation

3. conceptualization

مقسم طبقه بندی قضیه قرار دادند. می دانیم که موضوع در تحلیل ارسطویی، طبیعت، به عنوان یکی از مقولات دهگانه، است؛ همانگونه که محمول یکی از کلیات پنج گانه است. موضوع حیثیات متعدد دارد و آن منشأ تقسیم قضایا می گردد. تحلیل منطوق دانان از حیثیات هم، به نظریه اعتبارات سه گانه ماهیت (به شرط لا، لا به شرط و به شرط شیء) مبتنی است. بنابراین، از حیث مقوله بندی اندیشه، عناصر فراوانی از متافیزیک ارسطویی در تحلیل منطوق دانان ارسطو مآب از قضایا به کار می رود.

بدین قرار، اگر موضوع قضیه، طبیعیه باشد و حکم بر خود طبیعت از آن جهت که طبیعت است، تعلق یابد، بنابر مفهوم سازی ابهری، قضیه طبیعیه است (کشف الحقائق، ۲۵۳). تعریف ابهری که می توان آن را قدیمی ترین تعریف طبیعیه دانست، ابهامی چالش آور دارد. اگرچه، این تعریف وجه تسمیه قضیه را به خوبی بیان می کند، اما این تسمیه خود منشأ ابهام های فراوانی شده است.

مهمترین ابهام، عدم تمایز دقیق میان طبیعیه و مهمله است. می دانیم کسانی چون خواجه طوسی، مهمله را اساساً چنین تعریف کرده اند و آن تعریف را یکسان بر دو گزاره «انسان نوع است» و «انسان کوشا است» جاری دانسته اند (شرح الاشارات، ۱/۱۲۰، ۱۶۱-۱۶۲).

منطوق دانان در رفع ابهام یاد شده و بیان وجه تمایز طبیعیه و مهمله، دوگونه عمل کرده اند: ارموی در ابضاح به جای طبیعت، مفهوم کلی را می آورد و در تمایز آن دو می گوید: در طبیعیه حکم بر مفهوم کلی از حیث صدق آن بر جزئیات است، در حالی که در مهمله حکم بر جزئیات از حیث صدق کلی بر آنها است (رازی، ۱۲۲). این بیان به رغم نقد قطب رازی و نیز کزتابی «از حیث صدق کلی بر جزئیات» اهمیت فراوانی در فهم ساختار طبیعیه دارد.

یک، اخذ مفهوم کلی به جای طبیعت، دامنه فراخ مفاهیم^۱ را به جای دنیای تنگ مقولات و ماهیات (کلی طبیعی) می نشاند. دو، به این نکته توجه دارد که آنچه در قضایای متعارف (حمل شایع) موضوع حقیقی است (و نه ذکر) افراد و اشیاءند^۲ و نه

طبیاع. سه، بیان می‌کند که مهمله و مسوره تفاوت ساختاری ندارند و در هر دو حکم بر جزئیات یک مفهوم کلی است. چهار، تمایز ساختاری طبیعیه و مهمله را به وضوح بیان می‌کند: حکم در مهمله از آن افراد است، در حالی که در طبیعیه از آن مفهوم کلی (بدون نظر به افراد) است.

بسیاری از منطق دانان، تعریف ارموی را با ترمیم و بازسازی آورده‌اند. به عنوان مثال کاتبی می‌گوید: طبیعیه قضیه‌ای است که موضوع آن کلی است و حکم بر خود این مفهوم از حیث اینکه عام است، تعلق گرفته است. انصاری در تحفة السلاطین (ص ۱۷۲) و فاضل هندی در حکمت خاقانیه (ص ۶۳) نیز بر این قولند. شیخ زاده کلنبوی بر دقت سخن افزوده و گفته است: اگر حکم بر عنوان باشد، بدون آنکه سرایت آن بر خود موضوع در میان باشد، قضیه طبیعیه نامیده می‌شود (ص ۱۵۴). به نظر ما در تبدیل «مفهوم» به «عنوان» دقتی افزونتر حاصل آمده است (به شرحی که بیان خواهد شد).

گروهی راهی دیگر پیموده‌اند و آن برگشت به سخن ابهری است. یعنی بر خلاف ارموی و تابعان وی، مفهوم و عنوان را به جای طبیعت نهادند بلکه موضوع طبیعیه را طبیعت دانستند از حیث اینکه طبیعت است (علامه حلی، اسرار الخفیه، ۱۵۸؛ ابن ترکه، ۳۹). اختصار در بیان و مترادف بودن طبیعت و حقیقت نزد مشاء می‌تواند آن را به تعبیر «موضوع خود حقیقت است» تبدیل کند (تفتازانی، تهذیب المنطق، ۵۷). حال چگونه می‌توان تمایز مهمله و طبیعیه را نشان داد؟ باید گفت که حکم بر خود طبیعت بر دو گونه است: طبیعت من حیث هی هی بدون شرط دیگر (مهمله) و طبیعت از حیث آنکه شیء واحد به وحدت ذهنی است به گونه‌ای که حکم نتواند به افراد سرایت کند (طبیعیه).

این بیان دوانی (ص ۱۰۴) است که مورد قبول بسیاری از منطق دانان پس از وی، قرار گرفت اما بسیاری از آنان، مانند خود دوانی، بر اساس چنین تحلیلی تمایز طبیعیه و شخصیه را عملاً از دست دادند و گمان کردند: طبیعیه همان شخصیه است (دوانی، ۱۰۴؛ دشتکی، ۸۳؛ تهرانی، ۱۸). کسانی نیز مانند ملاصدرا (ص ۲۶) طبیعیه را با مفهوم سازی دوانی تعریف می‌کنند: موضوع طبیعیه، طبیعت به شرط تعیین ذهنی است. از نظر آنان طبیعت لا بشرط موضوع مهمله است (ص ۲۱). ایشان توضیحی درباره تمایز طبیعیه و شخصیه ارائه نمی‌کنند.

معتقدان به اعتبار طبیعی، با هر گونه مهمله انگاری مخالفند. آنان اگرچه آن را شخصیه نمی‌انگارند اما به تحویل طبیعی به شخصیه به نحوی معترفند: الطبیعیة فی قوة الشخصیة. این سخن ناشی از مفهوم سازی یاد شده است. با توجه به این نکته، مسأله قابل تأمل، تبیین موضع معتقدان به اعتبار طبیعی است. اگر طبیعی در حکم شخصیه است، پس چرا بر اعتبار آن متمایز از شخصیه اصرار می‌ورزند؟ تمایز عمده طبیعی و شخصیه در چه امری است که اعتبار مستقل طبیعی را به میان آورده و به چهار قسمی شدن طبقه بندی قضایای حملی منجر شده است؟

محمول درجه دوم

ابهام فراوان در مسأله قضیه طبیعی، برخاسته از اخذ رهیافت سنتی در تحلیل قضیه حملی و اقسام آن است. «موضوع» را کانون توجه و تأمل قرار دادن و آن را مبنا و مبدأ تحلیل اخذ کردن، تصور طبیعت گرایانه از موضوع داشتن و در پی کشف و یا ابداع حیثیات ممیز بودن، از فرزندان این رهیافت است. اما به مسأله با رهیافت دیگری می‌توان پرداخت. آنچه در اقسام قضیه حملیه در درجه اول موجب تمایز عسده و راهبردی است، ساختار منطقی قضیه است و «موضوع» در مرتبه دوم قرار دارد.

قضیه طبیعی، مانند «انسان نوع است»، با قضیه مهمله، مثل «انسان کوشا است» به لحاظ ساختار تفاوت‌های فراوانی دارد از جمله: ۱- قضیه طبیعی متضمن حکم به عضویت موضوع در محمول است، در حالی که مهمله متضمن اندراج مجموعه موضوع در مجموعه محمول است. انسان عضو مفاهیم نوع است، در حالی که انسانها مندرج در کوشاهایند.

۲- در مهمله موضوع ذکری و حقیقی متمایزند. انسان در قضیه «انسان کوشا است» به عنوان موضوع ذکری است، اما موضوع حقیقی افراد انسان است، در حالی که در طبیعی موضوع حقیقی همان موضوع ذکری است. انسان در «انسان نوع است» موضوع است و نه افراد آن (برای تفصیل سخن در خصوص موضوع ذکری و حقیقی نک: خونجی، ۲۸).

۳- قضیه مهمله قابل انحلال به عقیدین (انسان بودن و کوشا بودن) است، در حالی که طبیعی یک عقد (عقد الحمل) بیشتر ندارد. «انسان کوشا است» به آنچه انسان است

کوشا است» تحلیل می‌شود در حالی که «انسان نوع است» به «آنچه انسان است نوع است» تحلیل نمی‌شود (تفصیل سخن در خصوص انحلال پذیری قضیه مهمله و مسوره را نک: فرامرز قراملکی، تحلیل قضایا، ۳۱۲ به بعد). به دیگر سخن قضیه طبیعیه، بسیط^۱ است.

۴- قضیه مهمله اگرچه سور ندارد، اما سورپذیر است. می‌توان گفت «برخی انسانها کوشایند» اما نمی‌توان گفت «برخی انسانها نوعند». به دیگر سخن، موضوع مهمله را می‌توان مقید به این یا آن کرد، به گونه‌ای که صدق قضیه محفوظ باشد. مثلاً «این انسان کوشا است». برخلاف طبیعیه که نمی‌توان گفت: «این انسان نوع است». تعبیر تعیین طبیعت در بیان برخی از منطق دانان ناظر به این امر است.

وجوه یاد شده، تفاوت مهمله و طبیعیه را نشان می‌دهد، اما تفاوت طبیعیه را با شخصیه بیان نمی‌کند، بلکه مذاقه در همه آنها، تشابه ساختاری میان طبیعیه و شخصیه را نشان می‌دهد. زیرا همه آنچه در خصوص طبیعیه صدق می‌کند، بر شخصیه نیز جاری است. پس چرا منطق دانان طبیعیه را متمایز از شخصیه اعتبار کرده‌اند؟

پاسخ به این مسأله را از طریق تأمل در محمول می‌توان ارائه کرد. شخصیه و طبیعیه ساختار منطقی بیش و کم یکسان دارند، اما از حیث ساختار محتوایی تفاوت سنخی یا زبانی دارند زیرا محمول در آنها به دوگونه متمایز است. محمول در قضیه شخصیه، محمول درجه اول است. مفهومی است حاکی از اشیاء، عنوانی است دال بر افراد. گویی زبان، زبان موضوعی^۲ است، در حالی که محمول در قضیه طبیعیه، محمول درجه دوم و مفهومی است حاکی از مفاهیم و عنوانی است دال بر اسامی. گویی زبان به مرتبه‌ای دیگر تعلق دارد و فرازبان^۳ است. مراد از محمول درجه دوم در اینجا، معقول ثانی منطقی است. براین اساس می‌توان گفت: منطق دانان دو بخشی قرن هفتم با اعتبار طبیعیه در واقع تمایز سنخی بین دو گونه محمول را کشف کرده‌اند. آنان، به وضوح طبیعیه را به لحاظ ساختار، متمایز از مهمله می‌دیدند، اما تشابه ساختاری طبیعیه با شخصیه مانع نشد تا اهمیت تمایز محمولها را نادیده بگیرند. شخصیه‌انگاری طبیعیه، مانع توسعه، بسط و

1. atomic sentences

2. object Language

3. meta language

کشف منطق دانان قرن هفتم در خصوص تمایز محمول درجه اول و محمول درجه دوم شد. مراد از محمول درجه دوم، مفاهیم درجه دوم در بخش محمولی گزاره است و بنابراین، اصطلاح محمول درجه دوم را در اینجا متمایز از کاربرد آن نزد منطق دانان جدید در حساب محمولات درجه دوم به کار می‌بریم.

قضایای معتبر در علوم، بر مبنای علم‌شناسی ارسطویی، محصورات چهارگانه‌اند (یعنی قضایای انحلال‌پذیر) و آن شامل مسائل و قضایای همه علوم روزگار آنان می‌شد. حتی با نظریه مقولات دهگانه، قضایای ریاضی را نیز محصوره می‌انگاشتند. اما با دانش منطق چه می‌توان کرد؟ مسائل و قضایای منطقی از گونه‌ای دیگرند. هر یک از کلیات خمس را به سه اعتبار می‌دانستند: طبیعی، عقلی و منطقی. آنچه کلی منطقی، جنس منطقی، فصل منطقی، قضیه منطقی و... نامیده می‌شود، محمول از گونه‌ای دیگرند. آنها معقول ثانی منطقی یا محمول درجه دومند که برخلاف معقول اول و معقول ثانی فلسفی نه به اشیاء و امور بلکه به مفاهیم ناظرند. منطق دانان کاشف طبیعی، زبان مناسب برای کشف خود نداشتند و مراد خود را با ادبیات ارسطویی بیان کرده‌اند و از این رو اهمیت کشف آنها، خود را نشان نداد. به ویژه توجه به موضوع و طبیعت دیدن آن، همچنین تسمیه قضیه به طبیعی و تحویل ساختار طبیعی به شخصیه، بر کشف محمول درجه دوم، پرده ابهام افکند.

البته تمایز محمول در واقع تمایز موضوع را نیز نشان می‌دهد. اگر کسی دو گزاره انسان شخص است (مهمله) و انسان نوع است (طبیعی) را به نحو اقتران شکل سوم تألیف کند، بدون تردید حد وسط تکرار نخواهد شد و ابهام تکرار حد وسط ناشی از عدم توجه به دو اعتبار انسان صورت می‌گیرد: اعتباری که محمول درجه اول بر آن حکم شده است و اعتباری که محمول درجه دوم. بدین سان در واقع، به رغم تشابه در عنوان، تفاوت در موضوع وجود دارد. موضوع طبیعی به دلیل آنکه عضو مجموعه مفاهیم درجه دو است، به حمل اولی اخذ می‌شود و به جای آن می‌توان «این مفهوم» را اخذ کرد، در حالی که در قضیه مهمله، موضوع به حمل شایع است. در قضیه شخصیه نیز موضوع «این شیء» است. اگرچه موضوع در طبیعی، در واقع «این مفهوم» است اما ساختار آن با حمل اولی نیز متفاوت است زیرا برخلاف حمل اولی متضمن عضویت موضوع در

مجموعه‌ای است که مفهوم درجه دوم در محمول به آن اشاره می‌کند، در حالی در حمل اولی اساساً قضیه متضمن عضویت و اندراج نیست بلکه متضمن این همانی به اصطلاح منطق جدید است.

نتیجه

اعتبار قضیه طبیعیه به وسیله منطق دانان دو بخشی قرن هفتم به میان آمد. خونجی نظریه مهمله انگاری طبیعیه را که نزد کسانی چون فخر رازی مورد تصریح است، نقد و رد کرد. ابهری و ارموی آن را طبیعیه خواندند. عده‌ای در مخالفت با اعتبار طبیعیه و تقسیم بندی چهارگانه قضیه حملی، دیدگاه شخصیه انگاری را به میان آوردند. معتقدان به اعتبار طبیعیه با هر گونه مهمله انگاری و تحویل طبیعیه به مهمله مخالفت کردند، ولی اگرچه آن را شخصیه ندیدند، اما به اینکه طبیعیه به لحاظ ساختار در حکم شخصیه است، اذعان داشتند. سرّ پافشاری آنها به اعتبار طبیعیه، توجه به سنخ محمول و تمایز طبیعیه با سایر اقسام در محمول بوده است. منطق دانان قرن هفتم، محمول درجه دوم را در ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل آن کشف کردند. کشف آنان به دلیل رواج نظریه ارجاع طبیعیه به شخصیه، نزد برخی از منطق دانان، غلبه تأملات متافیزیکی ارسطویی بر تحلیلهای منطقی، توسعه و بسط نیافت. اگرچه محمول درجه دوم را در اینجا نمی‌توان به معنای رایج نزد منطق دانان جدید اخذ کرد اما تمایزی که منطق دانان قرن هفتم بین مفاهیم درجه اول و درجه دوم در محمول قضایا به میان آورده‌اند، قابل تأمل و مذاقه است.

کتابشناسی

ابن سینا، ابوعلی، الاشارات و التنبیها، به کوشش محمود شهبابی، تهران، ۱۳۳۹.
همو، الشفاء، المنطق، (۳) العبارة، به کوشش ابراهیم مدکور، دارالکتاب العربی للطباعة و النشر، قاهره، بی تا.

ابن ترکه، صائن الدین، المناهج فی المنطق، به کوشش ابراهیم دیباجی، تهران، ۱۳۷۶.
ابن کمونه، الجدید فی الحکمة، بغداد، ۱۴۰۳ق.

همو، «المطالب المهمة من علم الحکمة»، به کوشش سید حسین سید موسوی، خردنامه صدر،

همو، التفتیحات فی شرح التلویحات، نسخه خطی کتابخانه ملک تهران، ش ۹۳۴.
ابهری، اثیر الدین، الهدایة - فلسفه مابعدالطبیعی، ترجمه مرتضی مدرس گیلانی، تهران،
۱۳۶۲.

همو، «دو رساله در منطق»، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، مجله دانشکده ادبیات و علوم
انسانی، ش ۴۳.

همو، کشف الحقائق فی تحقیق الدقائق، نسخه خطی، دارالکتب المصریة، ش ۱۶۲.
اخضری، السلم المنورق، مصر، ۱۳۶۷ق.

ارسطو، منطق ارسطو، به کوشش عبدالرحمن بدوی، کویت، ۱۹۸۰م.
ارموی، سراج الدین، بیان الحق و لسان الصدق، نسخه خطی، میکرو فیلم کتابخانه ملک، ش
۲۸۴۳.

انصاری، محمد بن جابر، تحفة السلاطین، به کوشش زینت فنی اصل، پایان نامه کارشناسی
ارشد، راهنمایی احد فرامرز قواملکی، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۷۹.

تفتازانی، سعدالدین، تهذیب المنطق - ملاعبدالله یزدی، الحاشیه، قم، بی تا.
همو، شرح الشمسیة، به کوشش نجمه سادات توکلی، پایان نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی
احد فرامرز قواملکی، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.

تهرانی، محمد یوسف بن حسین، نقد الاصول و تلخیص الفصول، به کوشش محسن جاهد،
پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنمایی احد فرامرز قواملکی، دانشکده الهیات دانشگاه
تهران، ۱۳۷۶.

جرجانی، میر سید شریف، کبری، منطق فارسی، به کوشش مرتضی مدرس چهاردهی، تهران،
۱۳۳۴.

حسینی اعرج، ارجوزة فی المنطق، در: منطق و مباحث الفاظ، به کوشش مهدی محقق، تهران،
۱۳۵۳.

حلی، الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید، قم، ۱۳۶۳.

همو، الاسرار الخفیة فی علوم العقلیة، قم، ۱۳۷۹.

همو، القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسیة، به کوشش فارس حسون تبریزیان، قم، ۱۴۱۲ق.

همو، مراصد التدقیق و مقاصد التحقیق، به کوشش محمد غفوری نژاد، پایان نامه کارشناسی

- ارشد، به راهنمایی عبدالله نورانی، دانشکده هیات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- خونجی، افضل الدین محمد بن نام آور، کشف الاسرار عن غوامص الافکار، نسخه خطی، دارالکتب المصریه، ش ۱۶۲.
- دشتکی شیرازی، غیاث الدین، تعدیل المیزان، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۹۶۹۸.
- همو، معیار العرفان، به کوشش و جیهه حسینی فر، پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنمایی مقصود محمدی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ۱۳۷۴.
- دوانی، جلال الدین، الحاشیه علی تهذیب المنطق، به کوشش محمد وحیدیان اردکان، پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنمایی عبدالله نورانی، دانشکده هیات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
- رازی، قطب الدین، شرح المطالع = لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار، قم، انتشارات کتبی نجفی، بی تا.
- سهروردی، شهاب الدین، منطق التلویحات، به کوشش علی اکبر فیاض، تهران، ۱۳۳۴.
- همو، مجموعه مصنفات، ج ۴، به کوشش نجفقلی حبیبی، تهران، ۱۳۸۰.
- سبزواری، ملاهادی، شرح المنظومه، به کوشش حسن زاده آملی، قم، ۱۳۶۹.
- شیخ زاده کلنبوی، البرهان، مصر، ۱۳۴۷ق.
- شهرزوری، شمس الدین، شرح حکمة الاشراق، به کوشش حسین ضیایی تربتی، تهران، ۱۳۷۲.
- همو، الشجرة الالهية فی علوم الحقائق الربانیه، به کوشش نجفقلی حبیبی، تهران، ۱۳۸۳.
- شیرازی، قطب الدین، درة التاج لغرة الدیاج، به کوشش سید محمد مشکوة، تهران، ۱۳۲۰ق.
- همو، شرح حکمة الاشراق، به کوشش عبدالله نورانی و مهدی محقق، تهران، ۱۳۸۰.
- شیرازی، صدر الدین محمد، التنقیح، مقدمه احد فرامرز قوامملکی، بنیاد حکمت صدر، ۱۳۷۸ق.
- طوسی، خواجه نصیر الدین، شرح الاشارات = حل معضلات الاشارات، المطبعة آرمان، ۱۴۰۳ق.
- همو، اساس الاقتباس، به کوشش عبدالله انوار، تهران، ۱۳۷۵.
- عماد الدین، حواشی بر فوائد فناریه، - فناری.
- فازابی، ابونصر، المنطقیات، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، قم، ۱۴۰۸ق.
- فاضل هندی، حکمت خاقانیه، مقدمه غلامحسین ابراهیمی دینانی، دفتر نشر میراث مکتوب،

تهران، ۱۳۷۷.

فخر رازی، الانارات فی شرح الاشارات، نسخه خطی مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۸۴۷. همو، منطق الملخص، مقدمه، تصحیح و تعلیق احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری نژاد، دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۸۱.

فرصت شیرازی حسینی، اشکال المیزان، مطبع ناصر، ۱۳۲۲ق.

فرامرز قراملکی، احد، تحلیل قضایا، پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنمایی ضیاء موحد، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.

همو، «الاشارات و التنبیها»، سرآغاز منطق دو بخشی، آینه پژوهش، ش ۲۴.

همو، اصول و فنون پژوهش، قم، ۱۳۸۳.

فناری، ابن حمزه، شرح ایساغوجی، استانبول، بی تا.

قول احمد، مقید فناری علی قول احمد، استانبول، بی تا.

کاتی، حسام الدین حسن، شرح الإیساغوجی، به کوشش علی اوجبی، گنجینه بنارستان، حکمت، تهران، ۱۳۷۹.

کاتبی، نجم الدین، الرسالة الشمسية، در: شروح الشمسية، بیروت، بی تا.

همو، منطق العین، به کوشش فاطمه جعفریان، پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنمایی احد فرامرز قراملکی، دانشکده الهیات تهران، ۱۳۸۱.

همو، بحر الفوائد، به کوشش فاطمه جعفریان، پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنمایی احد فرامرز قراملکی، دانشکده الهیات تهران، ۱۳۸۱.

همو، المنصص فی شرح الملخص، منطق، بخش دوم، به کوشش رحیم اوغلی، به راهنمایی احد فرامرز قراملکی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ۱۳۷۵.

همو، جامع الدقائق فی کشف الحقائق، نسخه خطی مجموعه میکروفیلم دانشگاه تهران، شماره ۱۳۴۵.

Resher, Nicholas. *The Development of Arabic Logic*, University of Pittsburgh Press, 1964.